

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایات باب طلاق را بیان کردیم؛ تا اینجا اگر ما باشیم و این روایات باب طلاق، می‌توانیم قاعده الزام را یا در خصوص باب طلاق یا تعبیر عامه‌ای که داشت «ذلك دينه» بگوییم اختصاص به باب طلاق هم ندارد، استفاده کنیم؛ اما این مشروط به این است که در اینجا روایات متعارض نداشته باشیم. اما قبل از بیان روایات متعارض، یکی از روایاتی که اصل قاعده را تأیید می‌کند، مطرح می‌کنیم.

این روایت حدیث 27 از باب 29 کتاب الطلاق و در جلد 22 وسائل الشیعه است: سعد بن عبدالله فی بصائر الدرجات، عن محمد بن حسین بن ابی الخطاب، و الحسن بن موسی الخشا و محمد بن عیسی بن عبید بن علی بن اسباط عن یونس، عن بکار بن ابی بکر، عن موسی بن اشیم، روات سند اکثرشان خوب و موثق هستند؛ فقط بکار بن ابی بکر مشترک بین عده‌ای از روات است که تمام آنها در رجال مهمل هستند؛ موسی بن اشیم هم از گروه خطاییه است؛ بنابراین، سند روایت، سند معتبری نیست. اما روایت این است: كنت عند ابی عبدالله اذ اتاه رجل فسئله عن رجل طلق امرأته ثلاثاً فی مقعد مردی خدمت امام صادق عرض کرد که فردی زنش را در يك مجلس واحد سه مرتبه طلاق می‌دهد، فقال ابو عبدالله (ع) قد بانث منه بثلاث این طلاق صحیح است و سه طلاق واقع شده است؛ ثم جائه آخر فسئله عن تلك المسئلة بعینها شخص دیگری آمد و همین مسئله را سؤال کرد فقال ليس بطلاق حضرت فرمودند که اصلاً طلاق واقع نشده است، فاضلم علی البيت لما رأيت منه خانه برای من از این دو جوابی که شنیدم، تاريك شد فالتفت الى حضرت متوجه شدند که این مطلب برای من سؤال انگیز شده است، چرا دو سؤال واحد در مجلس واحد و دو جواب مختلف فقال یابن اشیم ان الله فوض الملك الى سليمان فقال هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ خداوند ملك را به سليمان تفویض کرد فرمود این آن چیزی است که ما به تو عطا کردیم، یا او را به دیگران هم بده یا نگهدار، اگر هم می‌دهی به غیر حساب بده، و ان الله فوض الى محمد (ص) امر دینه خداوند به پیامبر (ص) امر دین را تفویض فرمود فقال وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فما كان مفوضاً الى محمد (ص) فقد فوض الينا آنچه که به پیامبر (ص) تفویض شده است، به ما نیز تفویض شده است. از ذیل روایت استفاده می‌شود که قاعده الزام از امور تشریعی بوده که به دست ائمه (ع) واقع شده است؛ و هرچند که در زمان پیامبر مورد و موضوع آن نسبت به مذاهب دیگر ممکن بوده، اما محقق نشده است. از این ذیل روایت، معلوم می‌شود تشریع این معنا که سه طلاقه اهل سنت را بگوییم صحیح است، روی تفویضی بوده که به ائمه شده است.

مطلب دومی که از این روایت استفاده می‌شود، این است که قاعده الزام يك قاعده تعبدی است، فقد فوض الينا ظهور در این دارد که ما آمدیم به این قاعده تصریح کردیم؛ ما آمدیم چنین طلاق را مشروع قرار دادیم؛ و این هم روی عنوان تعبدی است. حدیث 28 هم شبیه این روایت است و چه بسا اصلاً روایت واحده باشند؛ چون راوی این روایت نیز موسی بن اشیم است. در این روایت نیز از امام صادق (ع) سؤال می‌شود و بعد از اینکه موسی بن اشیم در آن روایت تردید می‌کند، حضرت در جواب می‌فرمایند: یابن اشیم أشککت؟ ود الشیطان انك شککت شیطان دوست دارد که تو شک کنی؛ بعد توضیح دادند که مبنای این دو جواب چیست. این روایت را خودتان ملاحظه کنید.

روایات متعارضی با روایات قبل

عرض کردیم در همین کتاب الطلاق سه روایت داریم که از آنها بوی تعارض می‌آید.

يك روایت، روایت ششمی است که در همین باب 29 هست و دیروز خواندیم، و آن، روایت علی بن سويد بود؛ که امام در جواب فرمود **فاما امهات اولادهم فهن عواهر الی يوم القيامة** نکاح اینها باطل است، چون نکاح بغیر ولی است؛ طلاقشان هم باطل است، چون اینها بدون اینکه عده نگهداشته شود، طلاق می‌دهند و این اشاره به همان سه طلاقه است.

در مورد سند این روایت، روز گذشته نیز گفتیم که این روایت سه سند دارد، اما هر سه سندش اشکال دارد؛ از متن روایت نیز استفاده می‌شود که چون طلاق بدون عده باطل است و رویه اهل سنت این است، لذا اینها همه عواهر هستند و اولادشان هم اولاد عواهر است. این **يك** روایت که می‌تواند در مقابل روایات دیگر واقع شود.

روایت دوم: حدیث اول از باب 31 از «ابواب مقدماته و شرائطه» در کتاب الطلاق صفحه 76 است؛ **محمد بن الحسن باسناده عن علی بن حسن بن فضال**، که قبلاً در مورد سند شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال گفتیم: **يك** نفر در آن وجود دارد بنام علی بن زبیر القرشی که توثیق ندارد و تنها راه تصحیحش، همان راه تبدیل سند بود؛ عبارت مرحوم اردبیلی در **جامع الرواة** را خواندیم، عبارت مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای خوئی را نیز خواندیم. **عن محمد بن الحسین عن محمد بن ابی عمیر**، محمد بن الحسین هم مشترک بین عده‌ای از افراد است اما آن که از ابن ابی عمیر نقل می‌کند محمد بن الحسین الکفیر الخزاز است که توثیق ندارد؛ **عن حفص بن البختری**، که موثق است؛ **عن ابی‌عبدالله (ع) فی رجل طلق امرأته ثلاثاً فأراد رجل ان یتزوجها** **يك** مردی زنش را سه طلاقه کرده و مرد دیگری می‌خواهد با آن زن ازدواج کند **کیف یصنع؟** چه باید بکند؟ حضرت در اینجا بلا فاصله نفرمودند که برود با او ازدواج کند، برخلاف روایات قبل که می‌فرمود **تزوجهن**؛ اینجا دارد **قال یأتیه** این مرد دوم بیاید نزد مرد اول **فیقول طلقت فلانة فاذا قال نعم ترکها ثلاثة اشهر** و از او سؤال کند آیا زوجهات را طلاق داده‌ای؟ اگر گفت **بله**، سه ماه او را ترک کند تا عده‌اش بگذرد **ثم بعد از سه ماه خطبها الی نفسه** او را برای خودش خواستگاری کند. این سؤالی که حضرت می‌فرماید برود سؤال کند، برای چیست؟ این مرد که می‌داند مرد اول زنش را سه طلاقه کرده است؛ گویا حضرت می‌خواهند بفرمایند این طلاق اعتباری ندارد؛ و **يك** راه برای تصحیح طلاق این است که از او سؤال کند **هل طلقت فلانة؟** اگر او هم گفت: **بله**، می‌شود **يك** طلاق، و باید سه ماه صبر کند تا عده اش تمام شده و بعد با او ازدواج کند.

پس، این روایت ظهور روشنی دارد در این که سه طلاق در یک مجلس اثری ندارد. علاوه آن که روایت اطلاق دارد؛ «**فی رجل**» می‌خواهد شیعه باشد یا سنی؛ اگر نگوییم انصراف به اهل سنت دارد که این کار معمول آنها بوده، لا اقل اطلاق دارد.

روایت سوم: روایت دوم این باب است که این نیز از حفص بن البختری است منتها از اسحاق بن عمار نقل می‌کند؛ **عن ابی‌عبدالله (ع) فی رجل یرید تزویج امرأة قد طلقت ثلاثاً کیف یصنع فیها؟ قال یدعها حتی تحيض و تطهر این زن را رها کند تا اینکه يك حیض ببینید و بعد پاك بشود ثم یأتی زوجها و معه رجلان بعد بیاید پیش شوهرش و دو مرد را هم همراهش بیاورد که شاهد باشد فیقول له قد طلقت فلانة از او سؤال کند این زن را طلاق دادی، فاذا قال نعم، ترکها اگر مرد گفت **بله**، او را رها کند تا سه ماه بگذرد و بعد برای خودش خواستگاری کند. فرق این روایت با روایت قبل در عبارت «**یدعها حتی تحيض و تطهر**» است؛ منظور از این عبارت، این نیست که خودش عده باشد، بلکه برای این است که بعد از اینکه دو مرد دیگر بیاورد و در حضور آنها بگوید **هل طلقت فلانة** و او هم بگوید **نعم**، طلاق در طهر واقع شده باشد.**

راه جمع بین روایات

مرحوم شیخ طوسی در کتاب تهذیب این حدیث اول را حمل کرده بر رجل غیر مخالف، به قرینه روایات دیگر که در آنها داشت **ان کان من هولاء طلاق صحیح است و ان کان ممن یتولنا فلیس بطلاق**. این یک راه جمع؛ راه جمع دوم که خود صاحب وسائل احتمال داده، این است که: این روایت را حمل بر استحباب کنیم؛ یعنی بگوییم اگر سنی زوجه‌اش را سه طلاقه کرد، به قرینه آن روایات، مانعی ندارد که بلا فاصله با آن ازدواج بکند، اما در این روایت که دارد سه ماه صبر کند بعد از آن که گفت نعم، این را حمل کنیم بر اینکه کار مستحب است؛ برای اینکه آنها صریح در جواز تزویج است و این ظهور در نهی دارد؛ با آنها در این ظاهر تصرف کرده و آن را حمل بر استحباب کنیم.

در اینجا یک روایت می‌تواند مؤید این جمع دومی باشد که صاحب وسائل فرموده، و آن، روایتی است که در کتاب النکاح، در باب 157 از ابواب مقدمات النکاح تحت عنوان «باب وجوب الاحتیاط فی النکاح فتواً و عملاً» ذکر شده است؛ حدیث اول این باب است؛ **محمد بن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید** که سند شیخ طوسی به حسین بن سعید سند صحیحی است **عن النضر بن سويد موثق است، عن محمد بن ابی حمزه موثق است، عن شعيب الحداد** که این هم موثق است. پس، روایت از جهت سند هیچ اشکالی ندارد. **قال قلت لابی‌عبدالله (ع) رجل من موالیک یقرأک السلام** مردی از دوستان شما بر شما سلام فرستاده و **قد اراد ان یتزوج امرأة می‌خواهد با یک زنی ازدواج بکند و قد وافقته آن زن هم موافقت کرده است و اعجبه بعض شأنها و قد کان لها زوج فطلقها علی غیر السنة** شوهری دارد که او را به غیر سنت طلاق داده است و **قد کره ان یقدم علی تزویجها حتی یستأمرک فتکون انت تأمره** این مرد که از موالیان شماست کراهت دارد که خودش ابتدائاً اقدام به ازدواج با این زن بکند، گفت **من یک مشورتی با حضرت می‌کنم و اگر حضرت موافقت فرمودند، با او ازدواج می‌کنم. فقال ابو‌عبدالله (ع) هو الفرج و امر الفرج شدید و منه یکون الولد و نحن نحاط فلا یتزوجها** حضرت فرمود: این قضیه، قضیه فرج است، و امر فرج در شریعت شدید است و از او ولد به وجود می‌آید و ما احتیاط کرده و این عمل را انجام نمی‌دهیم، او هم با این زن تزویج نکند.

بحثی که اینجا وجود دارد این است که آیا از این روایت، همانطور که مرحوم صاحب وسائل فهمیده است، وجوب احتیاط استفاده می‌شود یا نه؟ اگر این باشد، نتیجه‌اش این است که در هر موردی که انسان شک کند می‌تواند با یک زنی ازدواج کند یا نه؟ مثلاً فرض کنید زنی هست که مقداری از مادر انسان شیر خورده، اما نمی‌دانیم به اندازه‌ای بوده که اثبات حرمت بکند یا نه، باید بگوییم احتیاط واجب این است که ازدواج مرد با این زن جایز نیست؛ در حالی که فتاوا اینطور نیست. اما با قطع نظر از فتاوا، اگر ما باشیم و این روایت، آیا از این روایت وجوب احتیاط استفاده می‌شود؟

به نظر ما، از روایت وجوب احتیاط استفاده نمی‌شود؛ اما باز قبل از اینکه دلیل‌مان را عرض کنیم، مطلبی در فقه هست که تقریباً به عنوان یک اصل مسلم است؛ و آن اینکه در باب فروج و دماء و اموال، علما تصریح می‌کنند به اینکه احتیاط باید کرد؛ و این از مواردی است که به نظر ما دلیل روشنی ندارد.

در بحث تلقیح صناعی که دو سال گذشته به مناسبت بیع المنی در بحث فقه - مکاسب محرمة - بحث تلقیح صناعی را مفصل مطرح کردیم، یکی از مطالب مطرح شده این بود که اگر نطفه مردی را بخواهند در رحم زن اجنبیه قرار دهند، با قطع نظر از روایات، عده‌ای از فقها می‌گویند چون امر فرج شدید است و در باب فروج احتیاط واجب است، لا یجوز.

در اینجا با قطع نظر از سایر روایات و ادله‌ای که داریم، ما اثبات کردیم که نه، این مطلب دلیلی ندارد؛ اجماعی بر آن ادعا شده است که آن اجماع حجیتی ندارد. از بعضی روایات من جمله این روایت هم خواسته‌اند وجوب احتیاط را استفاده کنند که ما رد کردیم. در مورد این روایت، مسأله بدین صورت است که در خود این روایت، سائل که از موالیان بوده، می‌دانسته که این کار جایز است و لذا دارد و **قد کره ان یقدم**، یعنی خود شخص می‌دانسته که این ازدواج، ازدواج درستی است منتها گفته برای اینکه

مقداری احتیاط کنیم، مسأله را از امام(ع) سؤال می‌کنم. این قرینه اول.

قرینه دوم این است که اگر احتیاط واجب باشد، حضرت نباید بفرمایند **فنحن نحتاط**؛ معنای این عبارت آن است که روش ما این است که بین این دو راه، راه بهتر را اختیار می‌کنیم و آن راه این است که ازدواج نکنیم فعلاً. در اینجا اگر این احتیاط، احتیاط وجوبی بود، امام(ع) باید بصورت مطلق می‌فرمودند که احتیاط کنید؛ شبیه این است که در بعضی از روایات، مطلبی را از امام(ع) سؤال می‌کنند و امام می‌فرمایند: من از این کار کراهت دارم - **انی لا کره ذلک** -؛ اینجا وقتی امام(ع) اسناد به خودش می‌دهد، معنایش این است که این بعنوان **یک حکم کلی** نیست؛ و بلکه این عمل مستحب است. لذا، این احتیاط می‌شود احتیاط استحبابی.

آن وقت چون **فلا یتزوجها** تفریع بر این است، آن هم باید حمل بر استحباب شود؛ یعنی **ترك تزويج رجحان دارد**. و در این صورت، این روایت مؤید برای این جمع می‌شود که ما بیابیم این دو روایت را حمل بر استحباب کنیم. اما نکته‌ای که وجود دارد، این است که احتیاط در شبهات حکمیه برای ائمه(ع) معنا ندارد؛ برای مردم عادی این احتیاط در شبهات حکمیه راه دارد، چون جاهل به حکم هستند و لذا، احتیاط می‌کنیم. مورد این سؤال هم شبیه حکمیه است، و با این مقدمه‌ای که عرض کردیم، معنا ندارد که امام معصوم در اینجا احتیاط کند. بنابراین، این هم قرینه می‌شود بر اینکه حضرت می‌خواهند بفرمایند: هرچند در اینجا حکم روشن است - و آن این که ازدواج با زنی که سه طلاقه شده، صحیح است - اما ما عملاً این ازدواج را ترک می‌کنیم؛ و این اصلاً احتیاط اصطلاحی نیست. پس، این روایت، بنابر این که سندش را درست بدانیم، دو راه جمع برایش ذکر کردیم: یکی جمعی که شیخ طوسی در تهذیب فرموده، یکی هم حمل بر استحباب که برای این حمل قرائن روشنی داریم.

اشکال مرحوم آقای حکیم بر این روایات

مرحوم آقای حکیم در این روایات، اشکال دیگری هم دارند؛ می‌فرمایند: اصلاً این روایات محجور عند الاصحاب است؛ برای اینکه از این روایات استفاده می‌شود که طلاق با کلمه نعم استفاده می‌شود، و هیچ فقیهی بر اساس آن فتوا نداده است. لذا، ایشان فرموده این روایت محجور عند الاصحاب است. در نتیجه، ما نمی‌توانیم بگوییم روایات متعارض با روایات قاعده الزام در باب طلاق داریم. در اینجا چهار یا پنج روایت باقی می‌ماند که در باب کتاب الارث، در میراث الاخوان آمده است؛ که بعضی از فقها به آن روایات هم تمسک کرده‌اند. آقایان ملاحظه بفرمایند که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.